

غزل شماره ۴۵۲

طفیل هستی عشقند آدمی و پری

ارادتى بنامتا سعادتی ببری

بکوش خواجه و از عشق بی نصیب مباش
که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری

می صبح و شکر خواب صبحدم تا چند
به عذر نیم شبی کوش و گریه سحری

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار
که در برابر چشمی و غایب از نظری

هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت
که هر صباح و ماسامع مجلس دگری

ز من به حضرت آصف که می برد پیغام
که یاد گیر دو مصرع ز من به نظم دری

ییا که وضع جهان را چنان که من دیدم
گر امتحان بکنی می خوری و غم نخوری

کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن
که زیب بخت و سزاوار ملک و تاج سری

به بوی زلف و رخت می روند و می آیند
صبا به غالیه سایی و گل به جلوه گری

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی
که جام جم نکند سود وقت بی بصری

دعای گوشه نشینان بلا بگرداند
چرا به گوشه چشمی به مانمی نگری

یا و سلطنت از ما بخر به بایه حسن
و از این معامله غافل مشو که حیف خوری

طریق عشق طریقی عجب خطرناک است
نعوذ بالله اگر ره به مقصدی نبری

به یمن همت حافظ امید هست که باز
اری اسامر لیلای لیلۃ القمر

تفسیر فال

تعبیر: برای این غزل هنوز تعبیری رسمی و معتبر ثبت نشده است که بتواند به طور جامع و کامل به تحلیل مضامین و معانی نهفته در آن بپردازد. این موضوع می‌تواند نشان‌دهنده‌ی تازگی این اثر یا عدم توجه کافی به آن در میان شاعران و منتقدان باشد. از این رو، ضرورت دارد که محققان و ادیبان به بررسی دقیق‌تر اشعار پرداخته و با دقت بیشتری به تحلیل ابعاد مختلف آن بپردازند تا بتوانند دیدگاه‌های تازه‌ای را ارائه دهند که شایسته‌ی زیبایی‌شناسی این غزل باشد.

به کوشش : [پارسی دی](#)

منبع تفسیرها: [آلامتو](#) و [سلام دنیا](#)